

قرآن مبین

(۳۳)

سوره ق

یاسر محدّث مجتهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ق

الباقر (علیه السلام): مَنْ أَدْمَنَ فِي فَرَائِضِهِ وَ نَوَافِلِهِ قَرَأَهُ سُورَةَ ق وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ وَ أَعْطَاهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ حَاسَبَهُ حِسَاباً يَسِيراً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸

(ترجمه‌ی روایت‌ها از بنده نمی‌باشد) امام باقر (علیه السلام): هرکس در نمازهای واجب و مستحب خود همواره سوره‌ی ق را بخواند، خداوند روزی او را زیاد می‌کند، و نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهد، و حساب و کتاب او حساب آسانی خواهد بود.

الرَّسُول (صلی الله علیه و آله): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ ق هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَارَاتِ الْمَوْتِ وَ سَكَرَاتِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هرکس این سوره را بخواند، خداوند سكرات مرگ را برایش آسان می‌کند.

آیات ۱ تا ۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ « ۱ » بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ « ۲ » أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ۖ ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ « ۳ » قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ « ۴ » بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ « ۵ »

ق، سوگند به قرآن با مجد و عظمت. از این که بیم‌دهنده‌ای از میان خودشان آمد تعجب کردند، پس کافران گفتند: این چیز عجیبی است. وقتی بمیریم و خاک شویم، دوباره زنده می‌شویم؟! این بسیار بعید است. ما می‌دانیم زمین چه مقدار از ایشان می‌کاهد، و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن حفظ می‌شود. وقتی حقیقت بر آنان عرضه شد، آن را تکذیب کردند، به همین جهت در کار خود حیرانند!

مجد:

مقایس: يدلّ على بلوغ النهاية. و لا يكون إلا في محمود.

مفردات: السَّعة في الكرم و الجلال، و اصل المجد من قولهم مجدت الابل اذا حصلت في مرعى كثير واسع.

مرج:

التحقيق: هو إرسال و إطلاق في جريان طبيعى للشئ و تنحية عن القيود.

المارج هو ما فيه إرسال و إطلاق و بسط من دون قيود و الاطلاق في النار هو النار المطلقة الخالصة الصافية من حيث هي و من دون أن يقيدها حدّ و قيد. ففيه اشارة إلى أن مبدأ تكون الجانّ هو النار اللطيفة السارية.

قاف از حروف مقطعه است. در روایات معانی متعددی برای قاف بیان گردیده است که یک مورد نقل می‌گردد. به نظر می‌رسد این معانی از باب تأویل باشد.

الباقر (علیه السلام): قَافُ جَبَلٍ مُحِيطٌ بِالدُّنْيَا مِنْ زُمْرُدٍ اخْضَرَ فَخُضِرَ السَّمَاءُ مِنْ ذَلِكَ الْجَبَلِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸

واو در آیهی اول قسم است. مجید به معنای نهایت عظمت و جلال است. بر هر خواننده‌ی قرآن واضح و برهانی است که قرآن در لفظ و معنا در اوج عظمت و زیبایی می‌باشد. سوگند به قرآن خود نشان‌دهنده‌ی عظمت آن است. ظاهراً جواب قسم محذوف است؛ و معنای کلی است که در آیات بعدی آمده است. مرحوم علامه می‌فرماید جواب مستفاد از آیات بعدی می‌تواند این موارد باشد: قیامت حق است. تو حَقّاً از اندازدهندگان. یا انداز حق است.

آیهی دو اشاره به تعجب کافران از ادعای نبوت پیامبر دارد. گویا آن‌ها انتظار و باور نداشتند که شخصی مانند محمد که در میان آن‌ها زندگی می‌کرد به پیامبری مبعوث گردد، و آن‌ها را از باورهای کافران‌شان بیم دهد. این مطلب برایشان بسیار سنگین و عجیب بود. آن‌ها غرق در خودپرستی و دنیا بودند، نمی‌توانستند بپذیرند که شخصی از خودشان جلوی‌شان قد علم کند، و تمامی باورهایشان را به چالش بکشد.

تشکیک اصلی آن‌ها درباره‌ی قیامت شکی است که همه‌ی اقوام درباره‌ی قیامت داشته‌اند. می‌گفتند یعنی ما می‌میریم و اجزایمان همگی تبدیل به خاک می‌گردد، و بعد دوباره زنده می‌شویم! این که خیلی بعید است! پاسخ خداوند به این تشکیک جالب است. خداوند به زبان عامیانه می‌فرماید: ما هم می‌دانیم که زمین اجزای شما را جزء جزء از میان می‌برد و تبدیل به خاک می‌کند. این مطلبی نیست که شما فقط آن را فهمیده باشید! اما این اشکال ارتباطی به ردّ قیامت ندارد. در آیات زیادی ردّ این شبهه بیان شده است، ردّ آن با خلقت ابتدایی که عدم بوده‌اند صورت گرفته است. برای نمونه در سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹ آمده است: وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. در سوره‌ی ق ردّ ادعای باطل آن‌ها با علم الهی انجام پذیرفته است. بیان شده که نزد ما لوح محفوظی است که همه چیز در آن ثبت شده است. آنچه در گذشته رخ داده است، آنچه حال رخ می‌دهد، و آنچه در آینده رخ خواهد داد.

در آیه‌ی ۵ ریشه‌ی این باورها بیان می‌گردد. همان‌طور که بارها در سور پیشین بیان گردید، ریشه‌ی آن تکذیب حقیقت است. آن‌ها نمی‌خواهند حقیقت را باور کنند؛ مگر نه حقّ کاملاً آشکار است. حالِ تکذیب آن‌ها را در تشویش و سرگردانی قرار خواهد داد. عبارت عجیبی در انتهای کریمه بیان شده است: فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ. آن‌ها دچار سرگردانی خواهند بود. وقتی بر حقیقت چشم بپوشی نتیجه‌ای جز حیرت نخواهد داشت.

آیات ۶ تا ۱۱:

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ « ۶ » وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ « ۷ » تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ « ۸ » وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ « ۹ » وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ « ۱۰ » رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتَةً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ « ۱۱ »

به آسمان بالای سرشان نگاه نمی‌کنند، که چگونه آن را برافراشتیم و زینت دادیم، و هیچ نقصی در آن نیست. و زمین را گسترديم، و روی آن کوه‌هایی استوار قرار دادیم، و انواع گیاهان تازه را روی زمین رویاندیم. این‌ها همه برای بصیرت و پند گرفتن بندگانی است که مدام به خداوند متعال رجوع می‌کنند. و از آسمان آبی سرشار از برکت فروفرستادیم، با آن باغ‌ها و دانه‌های دروکردنی رویاندیم. و نخل‌هایی بلند با خوشه‌هایی برهم‌نشسته. این‌ها همه روزی بندگان است، و با آن آب سرزمین‌های مرده را زنده کردیم؛ آری زنده شدن مردگان نیز همین‌طور است.

فرج:

مقایس: يدلّ على تفتّح في الشيء.

التحقيق: هو حصول مطلق انفراج بين الشيئين.

(در آیه) يخالف النظم والارتباط والاتصال.

رسی:

مقایس: يدلّ على ثبات.

(در آیه) الشامخات العظيمة على الارض حفظاً لها عن الاضطراب والاختلال.

بسق:

مقایس: هو ارتفاع الشيء و علوه، قال الخليل: بسقت النخلة: اذا طالت و كملت.

نضد:

مقایس: يدلّ علی ضمّ شیء الی شیء فی اتساق و جمع.

التحقیق (در آیه) الطّلع ما یعلو و یظهر علی شیء، و فی النّخل ما یظهر فی اعلاها حین بلوغ بدو ثمرها. و النضید: المتجمّع المتراکم المنضمّ بعضه الی بعض. یراد ظهور القنوان و القنوه العذق.

این آیات دعوت به تدبّر در آفاق است، رویه‌ی قرآن کریم توجّه دادن به هستی است. امری آشکار که معمولاً از آن غافل هستیم. می‌فرماید چرا به آسمانی که بالای سرتان است توجّه نمی‌کنید؟! چه بسیار عجائبی در آسمان که بشر هیچ از آن نمی‌داند. توجّه دادن به هستی در قرآن همواره با ارجاع مستقیم به خداوند است، در این آیات هم ضمائر متکلم مع الغیر آمده است. ما هستیم که آسمان را بر فرازتان برافراشتیم. آسمانی که انتهایش معلوم نیست، چنان است که گویا نهایت ندارد. (زینّاهَا) و این آسمان را زیبا ساختیم، زینتش دادیم. زیبایی آسمان هر کسی را مدهوش می‌کند. در تمامی دوران‌ها انسان‌ها غرق در شگفتی‌های بسیار آسمان می‌شدند. هم‌اکنون نیز انسان‌ها ساعت‌ها سفر می‌کنند تا آسمان محلّ دیگری را به نظاره بنشینند. (مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ) و در این آسمان با عظمت هیچ خلل و نقصی پیدا نمی‌شود. این همه ستاره و سیّاره و کهکشان‌ها همگی در حرکتند، و کوچک‌ترین بی‌نظمی در آن رخ نمی‌دهد.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ، و در مقابل آسمان زمین را گسترانیدیم، و روی آن کوه‌هایی استوار قرار دادیم. این کوه‌ها در واقع میخ‌های زمین هستند. و باز ما هستیم که گونه‌های مختلف گیاهان تازه را از زمین می‌رویانیم. گیاهانی که شما از دیدنشان بهجت و فرح پیدا می‌کنید.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ، همه‌ی این‌ها و بسیارِ دیگر برای کسی که اولاً بنده باشد، و ثانیاً دائم‌الرجوع به حضرت حق باشد مفید فایده است. به تناسب سیر آفاق می‌توان گفت مراد از منیب رجوع مکرر در مواجهه با هر پدیده‌ای در هستی است. انابه‌ی دائمی به حق، کلیدی در سلوک است که برای انسان به تنهایی راهگشا است.

اول تبصره است، یعنی بیدار می‌شود و عبرت می‌گیرد؛ سپس ذکر است، بعد یاد خدا می‌افتد. این ترتب در آیه دقت زیادی را می‌طلبد.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبْتًا وَحَبَّ الْحَصِيدِ، در این کریمه بارش باران مستقیم نیز به خداوند متعال نسبت داده می‌شود. باران را در این کریمه مبارک دانسته‌است. دلیل آن ایجاد حیات برای زمین و اهلش است. دو نمونه در این آیه بیان می‌گردد: رویدن درختان، و دانه‌ها.

روایات زیادی با مضمون شفا بخشی آب باران نقل شده است؛ که در مجامع روایی موجود است. خصوصاً مخلوط آب باران و غسل شفا بخش شمرده شده است.

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ، نمونه‌ی سوم حیات بخشی آب باران در این کریمه بیان می‌گردد. درختان نخل بلند و کامل، که خرماهای تازه و فراوان ثمر می‌دهند. خرما برای اعراب اهمیت فراوانی داشته و دارد. بارها عرض کردیم که مثال‌های قرآنی تناسب زیادی با اقوامی که مخاطب اولیه‌ی قرآن بودند دارد.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ ۖ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتَةً ۚ كَذَلِكَ الْخُرُوجُ، همه‌ی این نمونه‌ها و بسیاری دیگر که بیان نشد، برای رزق و روزی بندگان است. این فرآیند پیچیده در هستی قرار داده شده است، تا بندگان خداوند از آن بهره ببرند. در پایان آیه برهانی دیگر بر بعث در روز قیامت ایراد می‌شود. همان‌طور که زمین مرده را با آب مبارک باران حیات بخشیدیم، مردگان را به وقتش زنده می‌کنیم. گرچه برای شما پیچیده و غیر قابل باور است، اما برای ما آسان است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ « ۱۲ » وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ « ۱۳ » وَأَصْحَابُ الْاَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ « ۱۴ »

پیش از آنان نیز قوم نوح، اصحاب رس، و قوم ثمود پیامبرانشان را انکار کردند. و هم چنین قوم عاد، فرعون، و قوم لوط. و همین طور اصحاب ایکه، و قوم تبّع؛ همه شان پیامبران را منکر شدند، پس وعده‌ی عذاب برایشان حتمی شد.

این آیات بیان کننده‌ی احوال اقوامی است که پیامبرانشان را تکذیب کردند، و به همین جهت دچار عذاب الهی شدند. رسّ به معنای چاه است. اصحاب رسّ دوبار در این سوره، و سوره‌ی فرقان آمده است. درباره‌ی این قوم روایت جامعی از امیرالمؤمنین نقل شده است که به طور مبسوط شرح حال آن‌ها را بیان کرده است. روایت را به طور کامل نقل می‌کنیم. اگر مایل به دانستن بیشتر از احوال این قوم بودید مطالعه کنید، وگرنه عبور بفرمایید.

أَتَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَ مَنْ كَانَ مَلِكُهُمْ وَ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَ بِمَا ذَا أَهْلَكُوا فَإِنِّي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ ذِكْرَهُمْ وَ لَا أَجِدُ خَبْرَهُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ (عليه السلام) لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ حَدِيثٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يُحَدِّثُكَ بِهِ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا عَنِّي وَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا وَ فِي أَيِّ مَكَانٍ نَزَلَتْ مِنْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ نَزَلَتْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَ إِنِّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ وَ لَكِنَّ طُلَّابَهُ يَسِيرُ وَ عَنْ قَلِيلٍ يَنْدَمُونَ لَوْ فَقَدُونِي قَالَ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَا تَمِيمٍ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَعْبُدُونَ شَجَرَةَ صَنْوَبِرٍ. يُقَالُ لَهَا شَاهٌ دَرَخَتْ كَانَ يَأْفِئُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا رُوشَابٌ كَانَتْ أَتْبَطَتْ لِنُوحٍ (عليه السلام) بَعْدَ الطُّوفَانِ وَ إِنَّمَا سُمُّوا أَصْحَابَ الرَّسِّ لِأَنَّهُمْ رَسُولُوا نَبِيِّهِمْ فِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) وَ كَانَتْ لَهُمْ اثْنَتَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهَرٍ يُقَالُ لَهُ الرَّسُّ مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَ بِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهَرُ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهَرٌ أَعَزَّرَ مِنْهُ وَ لَا أَعَذَّبَ مِنْهُ وَ لَا قُرَى أَكْثَرُ وَ لَا أَعْمَرُ مِنْهَا تُسَمَّى إِحْدَاهُنَّ أَبَانَ وَ الثَّانِيَةُ آذَرَ وَ الثَّالِثَةُ دَى وَ الرَّابِعَةُ بَهْمَنَ وَ الْخَامِسَةُ إِسْفَنْدَارَ وَ السَّادِسَةُ فَرُورْدِينَ وَ السَّابِعَةُ أَرْدَبِيَهْشْتَ وَ الثَّامِنَةُ

خُرْدَادَ وَالتَّاسِعَهُ مُرْدَادَ وَ الْعَاشِرَةَ تِيرَ وَ الْحَادِي عَشْرَةَ مِهْرَ وَ الثَّانِي عَشْرَةَ شَهْرِيورَ وَ كَانَتْ أَعْظَمَ مَدَانِيهِمْ إِسْفَنْدَارُ وَ هِيَ الَّتِي
يَنْزِلُهَا مَلِكُهُمْ وَ كَانَ يُسَمَّى تَرْكُودَ بْنِ غَابُورِ بْنِ يَارَشِنْ سَازِنْ بْنِ مُرُودْبِنْ كُنْعَانَ فِرْعَوْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ بِهَا الْعَيْنُ وَ الصَّنُوبَرَةُ وَ قَدْ غَرَسُوا فِي
كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ طَلْعِ تِلْكَ الصَّنُوبَرَةِ وَ أَجْرُوا إِلَيْهَا نَهْرًا مِنَ الْعَيْنِ الَّتِي عِنْدَ الصَّنُوبَرَةِ فَنَبَتَتِ الْحَبَّةُ وَ صَارَتْ شَجَرَةً عَظِيمَةً وَ
حَرَّمُوا مَاءَ الْعَيْنِ وَ الْأَنْهَارِ فَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا وَ لَا أَنْعَامُهُمْ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَتَلُوهُ وَ يَقُولُونَ هُوَ حَيَاةُ آلِهَتِنَا فَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ
يَنْقُصَ مِنْ حَيَاتِهَا وَ يَشْرَبُونَ هُمْ وَ أَنْعَامُهُمْ مِنْ نَهْرِ الرَّسِّ الَّذِي عَلَيْهِ قُرَاهُمْ وَ قَدْ جَعَلُوا فِي كُلِّ شَهْرٍ مِنَ السَّنَةِ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عِيدًا
يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُهَا فَيَضْرِبُونَ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بِهَا كُلُّهُمْ مِنْ حَرِيرٍ فِيهَا مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ ثُمَّ يَأْتُونَ بِشَاءٍ وَ بَقَرٍ فَيَذْبَحُونَهَا قُرْبَانًا
لِلشَّجَرَةِ وَ يُشْعِلُونَ فِيهَا النَّيْرَانَ بِالْحَطْبِ فَإِذَا سَطَحَ دُخَانُ تِلْكَ الذَّبَائِحِ وَ قَتَارُهَا فِي الْهَوَاءِ وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ النَّظَرِ إِلَى السَّمَاءِ
خَرُّوا لِلشَّجَرَةِ سُجَّدًا يَبْكُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُمْ فَكَانَ الشَّيْطَانُ يَجِيءُ فَيَحْرِّكُ أَغْصَانَهَا وَ يَصِيحُ مِنْ سَاقِهَا صِيَاحَ
الصَّبِيِّ إِنِّي قَدْ رَضِيتُ عَنْكُمْ عِبَادِي فَطِيبُوا أَنْفُسًا وَ قَرُّوا عَيْنًا فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَضْرِبُونَ بِالْمَعَازِفِ وَ
يَأْخُذُونَ الدَّسْتَبَنْدَ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ وَ إِنَّمَا سَمَتِ الْعَجَمُ شَهْرَهَا بِأَبَانِ مَاهَ وَ آذَرَ مَاهَ وَ غَيْرَهُمَا
اشْتِقَاقًا مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ لِقَوْلِ أَهْلِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا عِيدُ شَهْرٍ كَذَا وَ عِيدُ شَهْرٍ كَذَا حَتَّى إِذَا كَانَ عِيدُ قَرْيَتِهِمْ الْعُظْمَى
اجْتَمَعَ إِلَيْهَا صَغِيرُهُمْ وَ كَبِيرُهُمْ فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنُوبَرَةِ وَ الْعَيْنِ سُرَادِقًا مِنْ دِيبَاجٍ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ وَ جَعَلُوا لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ بَابًا
كُلُّ بَابٍ لِأَهْلِ قَرْيَةٍ مِنْهُمْ وَ يَسْجُدُونَ لِلصَّنُوبَرَةِ خَارِجًا مِنَ السُّرَادِقِ وَ يَقْرَبُونَ لَهَا الذَّبَائِحَ أَضْعَافَ مَا قَرَّبُوا لِلشَّجَرَةِ الَّتِي فِي قُرَاهُمْ
فَيَجِيءُ إِبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَحْرِّكُ الصَّنُوبَرَةَ تَحْرِيكًا شَدِيدًا وَ يَتَكَلَّمُ مِنْ جَوْفِهَا كَلَامًا جَهْرِيًّا وَ يَعْذُهُمْ وَ يُمْنِيهِمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا وَعَدَتْهُمْ
وَ مَنَّتَهُمُ الشَّيَاطِينُ كُلُّهَا فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ وَ بِهِمْ مِنَ الْفَرَحِ وَ النَّشَاطِ مَا لَا يُفِيقُونَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشَّرْبِ وَ الْعَرَفِ
فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا وَ لَيْلِيًّا بِعَدَدِ أَعْيَادِهِمْ سَائِرَ السَّنَةِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ فَلَمَّا طَالَ كُفْرُهُمْ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِبَادَتُهُمْ
غَيْرَهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وَلَدِ يَهُودَا بْنِ يَعْقُوبَ فَلَبِثَ فِيهِمْ زَمَانًا طَوِيلًا يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ
مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ فَلَا يَتَّبِعُونَهُ فَلَمَّا رَأَى شِدَّةَ تَمَادِيهِمْ فِي الْغَىِّ وَ الضَّلَالِ وَ تَرْكُهُمْ قَبُولَ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرُّشْدِ وَ النِّجَاحِ وَ حَضَرَ
عِيدَ قَرْيَتِهِمُ الْعُظْمَى قَالَ يَا رَبِّ إِنَّ عِبَادَكَ أَبَوْا إِلَّا تَكْذِيبِي وَ الْكُفْرَ بِكَ وَ عَدَاوًا يَعْبُدُونَ شَجَرَةً لَا تَنْفَعُ وَ لَا تَضُرُّ فَأَيْبَسُ شَجَرَهُمْ
أَجْمَعَ وَ أَرِهْمُ قُدْرَتَكَ وَ سُلْطَانَكَ فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَ قَدْ يَبِسَ شَجَرُهُمْ كُلُّهَا فَهَالَهُمْ ذَلِكَ وَ قُطِعَ بِهِمْ وَ صَارُوا فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةٌ قَالَتْ سَحَرَ
آلِهَتُكُمْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي زَعَمَ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَيْكُمْ لِيَصْرِفَ وُجُوهَكُمْ عَنْ آلِهَتِكُمْ إِلَى إِلَهِهِ وَ فِرْقَةٌ قَالَتْ لَا بَلْ
غَضِبَتْ آلِهَتُكُمْ حِينَ رَأَتْ هَذَا الرَّجُلَ يَعْيبُهَا وَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِهَا فَحَجَبَتْ حُسْنَهَا وَ بَهَا لِكَيْ تَغْضَبُوا لَهَا
فَتَنْتَصِرُوا مِنْهُ فَأَجْمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَتْلِهِ فَاتَّخَذُوا أَنْبِيبَ طَوَالًا مِنْ رِصَاصٍ وَاسِعَةً الْأَفْوَاهِ ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ إِلَى أَعْلَى الْمَاءِ
وَاحِدَةً فَوْقَ الْأُخْرَى مِثْلَ الْبَرَابِخِ وَ نَزَحُوا مَا فِيهَا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا بُئْرًا ضَيْقَةً الْمُدْخَلِ عَمِيقَةً وَ أَرْسَلُوا فِيهَا نَبِيَّهُمْ وَ

أَلْقَمُوا فَاهَا صَخْرَهُ عَظِيمَهُ ثُمَّ أَخْرَجُوا الْأَنْبِيَاءَ مِنَ الْمَاءِ وَقَالُوا نَرْجُو الْآنَ أَنْ تَرْضَى عَنَّا آلِهَتُنَا إِذَا رَأَتْ أَنَّا قَدْ قَتَلْنَا مَنْ كَانَ يَقَعُ فِيهَا وَيَصُدُّنَا عَنْ عِبَادَتِهَا وَدَفَّنَاهُ تَحْتَ كَبِيرِهَا يَتَشَفَّى مِنْهُ فَيَعُودُ لَنَا نُورُهَا وَنَضْرَتُهَا كَمَا كَانَ فَبَقُوا عَامَهُ يَوْمِهِمْ يَسْمَعُونَ أَنِينَ نَبِيِّهِمْ وَهُوَ يَقُولُ سَيِّدِي قَدْ تَرَى ضِيقَ مَكَانِي وَشِدَّةَ كَرْبِي فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْنِي وَقَلِّهِ حِيلَتِي وَعَجِّلْ بِقَبْضِ رُوحِي وَلَا تُؤَخِّرْ إِيَّاهُ دَعَوَتِي حَتَّى مَاتَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ لَجِبْرِئِيلَ (عليه السلام) يَا جِبْرِئِيلُ (عليه السلام) أَبْظُنُّ عِبَادِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ غَرَّهُمْ حِلْمِي وَآمَنُوا مَكْرِي وَعَبَدُوا غَيْرِي وَقَتَلُوا رَسُولِي أَنْ يَقُومُوا لِعِصْبِي أَوْ يَخْرُجُوا مِنْ سُلْطَانِي كَيْفَ وَأَنَا الْمُنتَقِمُ مِنْ عَصَانِي وَلَمْ يَحْشَ عِقَابِي وَإِنِّي حَلَفْتُ بِعِزَّتِي لِأَجْعَلَنَّهُمْ عِبْرَةً وَنَكَالًا لِلْعَالَمِينَ فَلَمْ يَرْعُهُمْ وَهُمْ فِي عِيْدِهِمْ ذَلِكَ إِلَّا بِرِيحٍ عَاصِفٍ شَدِيدَةٍ الْحُمْرَةُ فَتَحِيرُوا فِيهَا وَدَعَرُوا مِنْهَا وَتَضَامَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ حَجَرًا كَبِيرًا يَتَوَقَّدُ وَأُظْلَتُهُمْ سَحَابَةٌ سَوْدَاءُ فَأَلْقَتْ عَلَيْهِمْ كَالْقَبْرِ جَمْرًا يَلْتَهَبُ فَذَابَتْ أَبْدَانُهُمْ كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ فِي النَّارِ فَتَنَعُودُ بِاللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مِنْ غَضَبِهِ وَنَزُولِ نَقِمَتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

تفسير اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۲۴ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۴۸

از امام حسین (علیه السلام) نقل شده: سه روز قبل از شهادت پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) مردی از بزرگان تمیم به نام عمرو از پدرم سؤال کرد: «ای امیرمؤمنان (علیه السلام) مرا از ماجرای اصحاب رسّ باخبر سازید که در چه زمانی بوده‌اند و منازل آن‌ها کجا بوده و چه کسی بر آن‌ها حکومت می‌رانده و آیا خداوند پیامبری بر آن‌ها مبعوث فرموده و به چه دلیل هلاک شده‌اند؟» پدرم فرمود: «درباره‌ی چیزی سؤال نمودی که قبل از تو کسی از من پرسش نکرده و هیچ‌کس بعد از این درباره‌ی آن نخواهد گفت، مگر با استفاده از حدیث من و در کتاب خدای عزوجلّ هیچ آیه‌ای وجود ندارد جز اینکه من از تفسیر آن و شأن نزولش و زمان دقیق نزول آن آگاهی و شناخت دارم و همانا همه‌ی این علوم در سینه‌ی من جمع است، امّا طالب آن کمند و به زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد. امّا ای برادر اهل تمیم! قصه‌ی این قوم؛ آن‌ها درخت صنوبری را می‌پرستیدند که به آن (شاه درخت) می‌گفتند و یافت پسر نوح (علیه السلام) آن درخت را در نزدیکی چشمه‌ای به نام روشاب کاشته بود و این‌ها به این دلیل اصحاب رسّ نامیده شدند که پیامبر خود را در تلی از خاک دفن کردند و این قوم بعد از حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌زیستند و دارای دوازده قریه بودند که همه‌ی آن‌ها در کنار نهري به نام رسّ از بلاد مشرق قرار داشتند و نام آن نهر از این قوم گرفته شده بود و

در آن روز در روی زمین رودی پر آب‌تر و شیرین‌تر از آن نهر و قریه‌ای آبادتر از قرآء این قوم وجود نداشت. سپس آن حضرت (علیه السلام) نام قرآء آن‌ها را بر شمرد که بزرگ‌ترین آن‌ها (اسفندار) نام داشت و پادشاه آن‌ها که نرکودبن غابور از فرزندان نمرود (فرعون زمان ابراهیم (علیه السلام)) نام داشت در اسفندار ساکن بود و در آنجا چشمه‌ای جاری بود که صنوبری عظیم در کنار آن وجود داشت و آن‌ها در هر قریه دانه‌ی این درخت را کاشته و شعبه‌ای از آن چشمه را در کنار آن جریان داده بودند و از آن دانه‌ها درختان عظیمی روییده بود که این قوم نوشیدن آب آن نهر را بر خود و چهارپایان خود حرام کرده بودند و هرکس از آن آب می‌آشامید، او را به قتل می‌رساندند و می‌گفتند: این نهر مایه‌ی حیات صنوبر و آلهه‌ی ماست و سزاوار نیست هیچ‌کس از زندگی آلهه‌ی ما بکاهد. لذا آن‌ها و چهارپایانشان از نهر رسّ برای آشامیدن استفاده می‌کردند و در هر ماه از سال در یک قریه عید می‌گرفتند و در کنار صنوبر آن قریه جمع می‌شدند و روی درخت صنوبر آن قریه حریر منقّشی می‌انداختند و سپس گوسفندان و گاوه‌ای قربانی را در کنار درخت ذبح می‌کردند و با هیزم آتش می‌افروختند و قربانی‌ها را می‌سوزاندند و وقتی دود آن‌ها آسمان را فرا می‌گرفت و مانع از دیدن آسمان می‌شد به سجده می‌افتادند و با گریه و تضرّع از درخت صنوبر می‌خواستند تا از آن‌ها راضی شود، سپس شیطان می‌آمد و شاخه‌های درخت را تکان می‌داد و از تنه‌ی درخت صدای کودکی به گوش می‌رسید که می‌گفت: ای بندگان من از شما راضی شدم! آنگاه آن‌ها خوشحال شده و آرامش خاطر می‌یافتند و چشمان با دیدن این منظره روشن می‌شد، سپس سر خود را بلند کرده و به شرب خمر و ساز و آواز می‌پرداختند و چنگ می‌زدند و یک شبانه‌روز را به خوشگذرانی سپری می‌کردند، این قوم از عجم بودند و عجم نام ماه‌های دوازده‌گانه خود را از این قرآء دوازده‌گانه گرفته‌اند. این عمل در هر ماه در یک قریه انجام می‌شد تا وقتی که عید اعظم آن‌ها فرا می‌رسید و آن‌ها همگی از کوچک و بزرگ در قریه‌ی اسفندار نزد صنوبر عظیم و چشمه‌ی کبیر خود جمع می‌شدند و سراپرده‌های ابریشم و حریر به آن درخت می‌آویختند و برای آن سرا پرده دوازده باب ورودی قرار می‌دادند که هر باب مخصوص یک قریه بود و همگی بیرون از آن سراپرده برای صنوبر سجده می‌کردند و حیوانات خود را چندین برابر صنوبرهای قرآء دیگر، در برابر این صنوبر عظیم ذبح و قربانی می‌کردند، آنگاه ابلیس لعین نزدیک شده و درخت را تکان شدیدی می‌داد و از درون آن به روشنی با آن‌ها سخن می‌گفت و به آن‌ها وعده می‌داد و برایشان منتّ می‌نهاد و آن‌ها درحال

سجده سر خود را تکان می‌دادند و از هیبت آن صدا نمی‌توانستند برخیزند و به باده‌گساری و ساز و آواز بپردازند و دوازده شبانه‌روز به تعداد اعیاد و قرآءشان در آن حالت به سر می‌بردند، سپس سر از عبادت و سجده بلند می‌کردند. وقتی کفر آن‌ها نسبت به خدای عزوجل و عبادت غیر او به درازا کشید، خداوند پیامبری از بنی‌اسرائیل و از اولاد یهودا پسر یعقوب (علیه السلام) را بر آن‌ها مبعوث نمود و او مدتی طولانی در میان آن‌ها به سر برد و ایشان را به عبادت خدای عزوجل و شناخت عبودیت او دعوت کرد، اما آن‌ها از او پیروی نکردند، وقتی پیامبرشان شدت گمراهی و لجاجت آن‌ها را دید، در شب عید اعظم ایشان به درگاه الهی دعا کرد و عرضه داشت؛ پروردگارا بندگان مرا تکذیب می‌کنند و فردا صبح برای عبادت درخت بزرگی که نفع و ضروری برایشان ندارد، اجتماع می‌نمایند، خدایا! قدرت و تسلط خود را به آن‌ها نشان بده و همه‌ی درختان صنوبرشان را خشک گردان. صبح وقتی مردم برخاستند، دیدند همه‌ی درختان آن‌ها خشک شده، از این امر ترسیدند و به دو گروه متفرق شدند، گروهی گفتند: این مرد که ادعای پیامبری می‌کند، آلهی شما را جادو کرده تا شما را از عبادت درخت متوجه عبادت آلهی خود کند و گروه دیگر گفتند: خیر، بلکه درخت و آلهی ما از دیدن این مرد که شما را به عبادت غیر او فرا می‌خواند خشمگین شده و حسن و زیبایی خود را از ما گرفته است، پس باید از این مرد انتقام بگیریم، لذا با هم شور کرده و تصمیم بر قتل آن پیامبر گرفتند، پس چاه عمیقی کردند که دهانه‌ای باریک داشت و پیامبر خود را درون آن چاه انداختند و دهانه‌ی چاه را با سنگ بزرگی پوشاندند و لوله‌های آب را درون آن چاه نمودند و گفتند: ای آلهی ما! امید داریم که از ما راضی شوی، چون ما کسی را که مانع عبادت تو بود به قتل رساندیم و او را در زیر بزرگ‌ترین آلهی خود دفن کردیم، شاید از این انتقام راضی شوی و نور و سرسبزی خود را باز یابی، پس در تمام آن روز قبل از غرق شدن پیامبرشان، صدای ناله او را می‌شنیدند که در مناجات خود می‌گفت: ای مولای من، تنگی مکان و شدت گرفتاری مرا مشاهده می‌کنی، پس به ضعف و ناتوانی من و بیچارگیم رحم کن و در قبض روحم تعجیل بفرما و مرا زودتر به لقاء خود برسان و این ناله تا هنگام مرگ او ادامه داشت. پس از آن خداوند عزوجل به جبرئیل وحی نمود: آیا این بندگان من از حلم و صبر من مغرور شده‌اند و خود را از مکر من ایمن می‌دانند که غیر مرا پرستیده و رسول مرا به قتل رساندند و پنداشته‌اند غضب من شامل حالشان نمی‌شود و از قدرت و تسلط من خارج شده‌اند و حال آنکه من از معصیت کارانی که بیمی از عقاب من ندارند انتقام

می‌گیرم؟ هرآینه به عزّت خود سوگند می‌خورم! آنها را موعظه و عبرتی برای جهانیان قرار دهم. پس در همان روز عیدشان، باد بسیار سرخ رنگ و شدیدی وزیدن گرفت که باعث حیرت و ترس آنها شد و به یکدیگر پناه می‌بردند، سپس زمین از زیر پایشان مانند کبریت آتش گرفت و ابری سیاه رنگ بر سرشان سایه افکند و گدازه‌های آتشین بر آنها بارید که بدن‌هایشان را ذوب کرد، همان‌طور که سرب در برابر آتش ذوب می‌شود. پس از غضب الهی و نزول عذاب او به او پناه می‌بریم که هیچ حول و قوه‌ای جز حول و قوه‌ی پروردگار بلند مرتبه‌ی عظیم وجود ندارد».

ایکه به معنای پردرخت مانند جنگل است. مرحوم علامه این قوم را معاصر با شعیب نبی، یا یکی از اقوام ایشان می‌داند. قوم تبع نیز فقط در دو سوره آمده است: این سوره و سوره دخان. ظاهراً قومی بوده‌اند که در یمن حکومت می‌کردند. حال این قوم در دو روایت به طور کامل بیان شده است، خواندن این روایات فقط جنبه‌ی تاریخی ندارد، بلکه برای عبرت است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) سُئِلَ لِمَ سُمِّيَ تَبِعٌ تَبِعًا قَالَ لِأَنَّهُ كَانَ غُلَامًا كَاتِبًا وَكَانَ يَكْتُبُ لِمَلِكٍ قَبْلَهُ وَكَانَ إِذَا كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ صُبْحًا وَرِيحًا فَقَالَ الْمَلِكُ اكْتُبْ وَابْدَأْ بِاسْمِ مَلِكِ الرَّعْدِ فَقَالَ لَا أَبْدَأُ إِلَّا بِاسْمِ إِلَهِي ثُمَّ أُعْطِفُ عَلَى حَاجَتِكَ فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ مُلْكَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَتَابَعَهُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ فَسُمِّيَ تَبِعًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۰

مردی از اهالی شام از جای حرکت کرده گفت: «ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)! من چند سؤال از تو دارم». و گفت: «چرا تبع را تبع گفته‌اند؟» فرمود: «او غلامی نویسنده بود و منشی پادشاه [بود]، هر وقت نامه‌ای می‌نوشت آغاز نامه را بسم الله الذی خلق صبحا و ريحا؛ به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید، قرار می‌داد». پادشاه گفت: «وقتی نامه می‌نویسی

ابتدای آن را به نام ملک رعد بنویس». گفت: «جز به نام پروردگارم آغاز نمی‌کنم بعد هرچه مایلی بگو بنویسم، خداوند سپاس عقیده‌ی او را گذاشت و پاداش او را چنین قرار داد که پس از این پادشاه سلطنت به او رسید و مردم تابع و پیرو او شدند به همین جهت تبع نام گرفت»

إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ: كُنْتُ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ أَنَا وَصَاحِبُ لِي فَتَدَاكُرْنَا الْأَنْصَارَ فَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ نَزَاعٌ مِنْ قَبَائِلَ وَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ قَالَ فَانْتَهَيْتُنَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فَابْتَدَأَ الْحَدِيثَ وَلَمْ نَسْأَلْهُ فَقَالَ إِنَّ تَبَعًا لَمَّا أَجَاءَ مِنْ قَبْلِ الْعِرَاقِ وَجَاءَ مَعَهُ الْعُلَمَاءُ وَأَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى هَذَا الْوَادِي لِهَذِيلٍ أَتَاهُ أَنَاسٌ مِنْ بَعْضِ الْقَبَائِلِ فَقَالُوا إِنَّكَ تَأْتِي أَهْلَ بَلَدَةٍ قَدْ لَعِبُوا بِالنَّاسِ زَمَانًا طَوِيلًا حَتَّى اتَّخَذُوا بِلَادَهُمْ حَرَمًا وَبَنَيْتَهُمْ رَبًّا أَوْ رَبَّهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُونَ قَتَلْتُ مُقَاتِلِيهِمْ وَسَبَيْتُ ذُرِّيَّتَهُمْ وَهَدَمْتُ بَنِيَّتَهُمْ قَالَ فَسَأَلْتُ عَيْنَاهُ حَتَّى وَقَعَتَا عَلَى حَدِيثِهِ قَالَ فَدَعَا الْعُلَمَاءَ وَأَبْنَاءَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ انْظُرُونِي وَأَخْبِرُونِي لِمَا أَصَابَنِي هَذَا قَالَ فَأَبَوْا أَنْ يُخْبِرُوهُ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِمْ قَالُوا حَدَّثْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ حَدَّثْتَ نَفْسَكَ قَالَ حَدَّثْتُ نَفْسِي أَنْ أَقْتُلَ مُقَاتِلِيهِمْ وَأُسَبِّي ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَهْدِمَ بَنِيَّتَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا لَا نَرَى الَّذِي أَصَابَكَ إِلَّا لِدَلِكَ قَالَ وَلِمَ هَذَا قَالُوا لِأَنَّ الْبَلَدَ حَرَمَ اللَّهِ وَالْبَيْتَ بَيْتُ اللَّهِ وَسُكَّانَهُ ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ صَدَقْتُمْ فَمَا مَخْرَجِي مِمَّا وَقَعْتُ فِيهِ قَالُوا تَحَدَّثْتَ نَفْسَكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْكَ قَالَ فَحَدَّثْتُ نَفْسَهُ بِخَيْرٍ فَرَجَعَتْ حَدِيقَتَاهُ حَتَّى ثَبَّتَتَا مَكَانَهُمَا قَالَ فَدَعَا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ أَشَارُوا عَلَيْهِ بِهَدْمِهَا فَقَتَلَهُمْ ثُمَّ أَتَى الْبَيْتَ وَكَسَاهُ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ جَزُورٍ حَتَّى حُمِلَتِ الْجِفَانُ إِلَى السَّبَاعِ فِي رُءُوسِ الْجِبَالِ وَنَثَرَتِ الْأَعْلَافُ فِي الْأَوْدِيَةِ لِلْوُحُوشِ ثُمَّ انْصَرَفَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَنْزَلَ بِهَا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ غَسَّانَ وَهُمْ الْأَنْصَارُ.

الكافي، ج ۱۴، ص ۲۱۵

اسماعیل بن جابر گوید: همراه یکی از دوستان در راه مکه و مدینه بودم که سخن از انصار به میان آمد. یکی از ما گفت: «آن‌ها نازعین (دور افتادگان) هر قبیله‌اند». و دیگری گفت: «آن‌ها اهل یمن‌اند». تا اینکه نزد امام صادق (علیه السلام) رسیدیم. امام در زیر سایه‌ی درختی نشسته بود، بدون اینکه ما چیزی از حضرت بپرسیم، امام خود سخن آغاز کرد و فرمود: «وقتی تبع (پادشاه یمن) از سوی عراق، به همراه علماء و فرزندان پیامبران (علیهم السلام) به وادی هذیل آمد،

گروهی از قبایل نزد او آمدند و گفتند: «تو به سرزمینی آمده‌ای که اهل آن مدّتی طولانی است مردم را به بازی گرفته‌اند، چنانکه سرزمین خود را حرم قرار داده و ساخته‌ی دست خود را خدا و الهه می‌پندارند». پادشاه گفت: «اگر این گونه که شما می‌گویید باشد، با جنگجویان آن‌ها می‌جنگم و فرزندان آن‌ها را اسیر و بناهایشان را خراب می‌کنم». در این حین چشمانش سرازیر شد و روی گونه‌های او افتاد. علماء و پیامبرزادگان را فرا خواند و گفت: «به من بنگرید و بگویید چه بر سر من آمده است؟» آن‌ها از پاسخ دادن به او امتناع کردند تا اینکه پادشاه آن‌ها را سوگند داد. آنگاه گفتند: «به ما بگو با خود چه اندیشیده‌ای؟» گفت: «با خود اندیشیدم که مردان این سرزمین را بکشم و خانواده‌ایشان را اسیر و خانه‌هایشان را خراب کنم». گفتند: «به نظر ما تنها دلیل بیماری شما، همین اندیشه و تصمیم است». پرسید: «چرا؟! گفتند: «زیرا این سرزمین، حرم خداست و خانه، خانه‌ی خداست و ساکنان آن ذریّه و فرزندان ابراهیم خلیل الرّحمان (علیه السلام) هستند». گفت: «راست می‌گویید؟! حال چاره‌ی این درد من چیست؟» گفتند: «با خود به گونه‌ای دیگر اندیشه کن، امید است که خداوند، این مصیبت را از تو بازگرداند». پادشاه درباره‌ی ایشان اندیشه خیر و نیک کرد و بلافاصله چشمانش به حالت اوّل بازگشت و در سر جای خود قرار گرفت. سپس کسانی را که به او نصیحت کرده بودند کعبه را خراب کند و ساکنان آن را بکشد، فرا خواند و آنان را کشت. سپس به‌سوی کعبه رفت و پوششی بر آن انداخت و به مدّت سی روز به مردم طعام داد. او هر روز صد شتر قربانی کرد تا به آنجا که گوشت قربانی را برای حیوانات وحشی به قلّه‌ی کوه‌ها می‌بردند و علفها را می‌چیدند و برای علفخواران در میان دشت، می‌گستراندند. سپس از مکه به مدینه رفت و گروهی از غسانیان اهل یمن در آنجا (مدینه) ساکن شدند که آن‌ها را انصار می‌نامند.

آیات ۱۵ تا ۱۸:

أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ « ۱۵ » وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ « ۱۶ » إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ « ۱۷ » مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ « ۱۸ »

آیا در آفرینش ابتدایی درماندیم؟! نه، این‌ها در آفرینش جدید دچار شک و تردیدند. ما انسان را آفریدیم، پس آنچه نفسش با او نجوا می‌کند را می‌دانیم، و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. دو فرشته بر جانب راست و چپ او هستند، که همه چیز را ثبت می‌کنند. هیچ کلامی نمی‌گوید مگر این‌که در کنارش مراقبی آماده حضور دارد.

عی:

مصباح: من باب تعب: عجز عنه.

لبس:

مقایس: يدل على مخالطة و مداخلة.

التحقيق در آیه: أى فى حجاب و ستر من المعرفة بالخلق الجديد، فهم محجوبون قد خلطهم اشتباه و وسوسة، و عميت أبصارهم عن وراء العالم المادّة.

وسوس:

مقایس: كلمة تدلّ على صوت غير رفيع، يقال لصوت الحليّ وسواس و همس.

التحقيق: هو جريان صوت خفى يحدث فى النفس من دون أن يكون على حقيقة. سواء كان من شيطان انس أو جنّ. و يقابله الوحي و الالهام و ما يلقى فى النفس رحمانياً.

حبل:

مقایس: يدلّ على امتداد الشئ.

التحقيق در آیه: هو العرق المتصل و المنتهى الى القلب يورد الدم اليه، و هو اقرب شئ الى قلب الانسان.

رقب:

مقایس: يدلّ على انتصاب لمراعاة شئ، من ذلك الرقيب و هو الحافظ.

عتد:

مقایس: يدلّ على حضور و قرب.

أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ؛ مراد از خلقت اول، آفرینش همه‌ی موجودات از ابتدا تا نشئه‌ی قیامت است. دلیلی بر تخصیص خلقت اول به خلقت آسمان‌ها و زمین در ابتدا، یا خلقت انسان وجود ندارد. بیان می‌نماید که مگر ما در آفرینش اول دشواری و سختی داشتیم، تا در برانگیختن در قیامت سختی داشته باشیم؟! استفهام انکاری است. دلیل حال منکرین شک و شبهه‌ای است که برایشان عارض شده است. آن‌قدر در مادیات غوطه‌ور شده‌اید که باورتان نمی‌شود قیامتی در میان باشد. برای این‌که قیامت را انکار کنید انواع شبهه‌ها را مطرح کرده و خود را مشغول آن می‌سازید.

روایتی ذیل این کریمه از حضرت باقر علیه‌السلام نقل است، که بسیار عجیب است. ما روایت را نقل کرده، اما از شرح عبور می‌کنیم.

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ فَقَالَ: يَا جَابِرُ! تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَفْتَى هَذَا الْخَلْقَ وَهَذَا الْعَالَمَ وَأَسْكَنَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَجَدَّدَ خَلْقَ (عَالَمًا) مِنْ غَيْرِ فُحُولِهِ وَلَا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ وَيُوحِّدُونَهُ وَخَلَقَ لَهُمْ أَرْضًا غَيْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَسَمَاءً غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَتَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَكُمْ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلْفَ عَالَمٍ وَأَلْفَ آدَمٍ أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَأُولَئِكَ الْأَدَمِيَّينَ.

بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷۴ / بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۲۱

جابر (رحمة الله عليه) گوید: از امام باقر (عليه السلام) تفسیر کلام خدای عزوجل: أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ را پرسیدم. حضرت فرمود: ای جابر! تأویل آیه این است که خداوند متعال آن گاه که این آفریدگان و این جهان را نابود ساخته و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، جهان دیگری غیر از این جهان را از نو پدید می آورد، بدون نر و ماده، تا او را پرستیده و یگانه دانند و به آنان زمینی غیر از این زمین می آفریند که در آن استقرار یافته و آسمان دیگری که بر آنان سایه افکند. شاید تو بر این باوری که خداوند تنها این جهان را آفریده و به جز شما بشری را نیافریده است؟ آری به خدا سوگند! به طور حتم خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو در پایان این جهان ها و آن آدمیان هستی.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ^ط وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ این کریمه از غرر آیات قرآن می باشد. همان طور که بارها عرض کردیم، تعدادی از آیات قرآن کریم ستون آن، و اوج معارف اسلام می باشد. تعداد این آیات زیاد نیست، اما تأمل و فهم این آیات، فهم حقیقت اسلام و قرآن است؛ و در مقابل اگر این آیات فهمیده نشود، هیچ بهره ای از اسلام برده نشده است.

خدایی که انسان را خلق کرده است، از همه‌ی نجوای انسان با خودش آگاه است. اگر انسان شکی در این موضوع دارد، تشبیهی آورده می‌شود. ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم؛ پس همه‌ی حالات او را می‌دانیم. أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ در واقع تشبیه است؛ و بحث‌های متعددی که در معنای حبل الوريد شده بی‌فایده است. اوج قرب و نزدیکی در این تشبیه بیان شده است. اصل را رها نکنیم و به فرع پردازیم. این معنای ابتدایی کریمه است.

اگر دقت بیشتری در کریمه داشته باشیم، به دو محور اصلی در کریمه خواهیم رسید. ابتدا وسوسه‌ی انسان با خودش، و دوم قرب الهی به انسان.

انسان خود می‌داند که دائماً در حال نجوا با خویش است. اگر انسان اندکی با خود خلوت کند، می‌بیند که تقریباً لحظه‌ای نیست که در حال صحبت با خود نباشد، حتی در خواب هم عموماً این نجوای روزانه به صورت رویا دیده می‌شود. وجود این صداها در ذهن امری روشن و غیر قابل انکار است. اما آیا کریمه مرادش این صداها است؟ باید برای پاسخ به این پرسش در معنای واژه دقت کنیم. وسوسه در لغت به معنای نجوای خفی است. این صداها که خفی نیست، گاه این قدر آشکار و بلند است که انسان از صدایش کر می‌شود! اگر انسان بتواند این صداها یا به بیان اهل طریق خطورات را ساکت کند، تازه می‌بیند که درونش غوغایی است. صداهایی را می‌شنود که تا به حال آن‌ها را نشنیده بود. خاموش کردن صداهای ابتدایی روش‌های متفاوتی دارد. کاربردی‌ترین آن مراقبه است. مراقبه خود روش‌های بسیاری در آئین‌ها و مکاتب دارد. البته که منشأ اکثر روش‌های مراقبه شریک است. این کریمه بیانی معرفتی است؛ به همین جهت نمی‌خواهیم ذیل آن بحثی عملی داشته باشیم. نحوه‌ی مراقبه در محل خود باید مورد دقت و واکاوی قرار بگیرد. عرض شد که اگر انسان توانست به هر روشی صداهای ابتدایی را ساکت کند، واقف به نجوای خفی در قلب خود می‌شود. این نجواها همان است که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی شمس آمد: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. جایگاه این وسوس قلب است نه ذهن. حافظ علیه‌الرحمه در بیتی بسیار زیبا این معنا را ترسیم کرده است:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

مطلب دوم که در آیه بیان شده است، قرب الهی است. خداوند همه‌ی این وساوس را می‌داند؛ چرا می‌داند؟ چون به او بسیار نزدیک است، از رگ گردن به او نزدیک‌تر است. با دقتی بیشتر مطلبی کلی بیان می‌گردد، که در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی انفال نیز با لسان دیگری بیان شده‌است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تَحْشَرُونَ.**

دو تعبیر: **نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** و **أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**، هر دو یک معنا را افاده می‌کند؛ این که خداوند از خود انسان و بالتبع همه‌ی موجودات به خود آن‌ها نزدیک‌تر است. در این جا سؤالی جدی شکل می‌گیرد؛ چگونه خداوند از رگ گردن نزدیک‌تر است؟! چگونه بین انسان و قلبش می‌باشد؟! انسان بالذات می‌داند که نزدیک‌ترین به خودش فقط خودش است. می‌داند که هیچ موجودی از برون او نمی‌تواند به او نزدیک‌تر از خودش باشد. حال در این کریمه می‌فرماید ما وساوسی را که خود به آن آگاه نیستید می‌شنویم! و در ادامه می‌فرماید از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. پس لابد او نمی‌تواند برون انسان باشد؛ این اولاً. ثانیاً این که او نمی‌تواند درون انسان نیز باشد. چرا که او احاطه‌ی مطلق به همه‌ی موجودات دارد. چگونه می‌تواند موجود دیگری به او احاطه داشته باشد؟! پس فقط یک احتمال باقی می‌ماند: این که انسان درون او باشد. اما او بسیط علی‌الاطلاق است؛ درون و جزء ندارد. این جا کار سخت می‌شود و هیچ گریزی باقی نمی‌ماند جز پذیرش وحدت وجود. این جا آغاز اوج‌گیری فلسفه و شیرازه‌ی عرفان است. دقت بفرمایید و تأمل کنید.

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ؛ مراد از متلقیان دو فرشته است که در تمثیلی در دو جانب راست و چپ انسان نشسته‌اند. این دو فرشته دائماً همراه انسان هستند، و همه‌ی حالات و اعمال او را دریافت می‌کنند. مطابق روایات این دو فرشته محافظ انسان نیز می‌باشند. و هم‌چنین آن که در سمت راست انسان است اعمال نیک انسان را ثبت می‌کند، و آن‌که در سمت چپ است اعمال شرّ انسان را ثبت می‌کند. این معنای ابتدایی کریمه است. اما با توجه به آیه‌ی پیش، و آمدن يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ می‌توان معنای دیگری نیز برای آیه بیان کرد. لقی در التحقیق چنین معنا شده است: هو مقابله مع ارتباط، فلا بدّ من وجود القیدین. و أمّا مفاهیم التصادف و الرؤية و المواجهة و التوافق فمن آثار الأصل. می‌تواند مراد کریمه چنین باشد که همواره دو فرشته نزد انسان حاضر هستند، و به او الهام می‌کنند. چنان که عرض شد: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ از باب ذکر خاصّ بعد از عامّ است. به این جهت دوباره اشاره شده‌است که کلام در مسیر خیر و شرّ انسان تأثیر به‌سزایی دارد. این معنا نیز ظاهر کریمه است. با توجه به آیات گذشته معنایی ادقّ نیز می‌توان برای کریمه بیان کرد. همان‌طور که در معنای واژه بیان شد رقب به معنای مراقب است؛ عتد به معنای حاضر نزدیک است. رقیب و عتید بر وزن فعلیل آمده‌اند که دلالت بر ثبات و دوام دارد. بنابراین نزد انسان و در معیت او کسی است که همواره حاضر و ناظر، و در عین حال بسیار نزدیک است. با توجه به فراز نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ معلوم می‌شود که مراد خداوند متعال است. با معنایی که عرض شد ابتدای کریمه نیز معنای عمیق‌تری پیدا می‌کند. مراد از قول فقط کلام لفظی نیست؛ کلام نشانه‌ی باور و صفات است. بنابراین این آیه شرح و تأکیدی بر آیه‌ی ۱۶ است.

حال با توجّه به شرحی که بیان شد می‌توانیم دوباره به آیه ی ۱۵ بازگردیم: أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ. می‌توان این آیه را دالّ بر تجدید حیات و فیاضیت دائمی خداوند دانست. مراد چنین می‌شود که ما شما را از کتم عدم به حاقّ وجود آوردیم، امّا این افاضه‌ی حیات یک بار نشده است، بلکه دائمی و آن به آن است. امّا شما این افاضه را درک نمی‌کنید؛ چرا که درکشان در پرده و غشاء است. لبس به معنای پوشیده شدن می‌باشد. در این مطالب دقّت بفرمایید.

آیات ۱۹ تا ۲۲:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ « ۱۹ » وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ « ۲۰ » وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ « ۲۱ » لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ « ۲۲ »

حالی که در هنگام مرگ بر انسان پیش می‌آید به‌سان مستی است، آن‌گاه حقّ برایش پدیدار می‌شود؛ این همان است که از آن فرار می‌کردی! و در صور دمیده می‌شود، آن روز، روز وعده‌ی الهی است. هر جانی با دو همراه می‌آید: یکی که پیش می‌آوردش، و یکی که گواه او است. تو از این روز غافل بودی، ما پرده را از چشمانت کنار زدیم، برای همین امروز چشمانت تیزبین است.

سکر:

مقایس: يدلّ على حيرة، من ذلك السكر من الشراب.

مفردات: حالة تعرض بين المرء وعقله. و اكثر ما يستعمل في الشراب.

التحقيق: هو الحيلولة في جريان طبيعى بحيث يتحصّل جريان خلاف ما كان.

حید:

مقایس: هو الميل والعدول عن طريق الإستواء.

التحقيق: (در آیه) إنّهم يستبعدون البعث و يجعلونه وراء ظهورهم و يعرضون عن سبيل الآخرة و لا يتهيؤون للموت عن الحياة الدنيوية.

فظهر لطف التعبير بهذه الكلمة، فإنّهم لا يتباعدون بإعوجاجهم عن الحقّ و لا يتنحّون عن طريق سيرهم الى البعث، فإنّ مفهوم الحيد مطلق الاعوجاج عن الحقّ.

مرگ برای انسانی که عادت به ماده و دنیا کرده، بسیار دشوار است. عمری تلاش کرده در زندگی از همگان سبقت گرفته و پیشتاز باشد؛ و در مادیات غوطه‌ور شده؛ ناگهان با مرگ مواجه می‌گردد. عمری ساخته و پرداخته، ناگهان می‌بیند هیچ کدام حقیقی نبوده است! حال او چنان مستان است. نمی‌تواند حال خود را بفهمد. وقتی حقیقت بر او هویدا می‌گردد، می‌بیند همه‌ی آن‌چه واقعی می‌پنداشته سراب و پندار بوده است. این همان چیزی است که عمری در نهان خود از آن می‌ترسیده است.

در صور که دمیده شود، روز قیامت اتفاق می‌افتد. مراد قیامت کبری است. این همان روزی است که همه‌ی انبیاء وعده‌ی آن را به انسان داده بودند.

همه‌ی نفوس در آن روز حاضر می‌شوند. معلوم است که مراد حضور نزد خداوند متعال است. این حضور دو همراه دارد. یکی که او را پیش می‌آورد، و دیگری که بر او شاهد و گواه است. در کریمه اشاره‌ای به تطبیق این دو همراه نشده است. اما مرتکز ذهنی مؤید به روایات تطبیق بر دو فرشته است.

خطاب در آیه‌ی ۲۲ نمی‌تواند به پیامبر باشد، دلیل روشن است و نیازی به توضیح ندارد. خطاب به همین انسانی است که دچار سکران موت است. می‌فرماید تو از این حقایق غافل بودی، و امروز پرده کنار خواهد رفت، آن‌گاه چشم دلت به حقیقت گشوده خواهد شد. از این کریمه معلوم می‌گردد که حقیقت هم‌اکنون نیز به‌سان قیامت موجود است؛ که اگر این‌طور نبود نمی‌فرمود: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، از چیزی می‌توان غافل شد که هم‌اکنون باشد. تفاوت در این است که در قیامت بر همگان حقیقت منکشف می‌گردد.

معانی که در آیات فوق بیان شد، معانی ابتدایی آیات است. اگر اهل تدقیق و فکر باشید با توجه به اماره‌هایی که در آیات وجود دارد می‌توان به معانی عمیق‌تری نیز راه یافت. اماره‌هایی مانند: سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ، فَبَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

گاه نگفتن بر بیان ترجیح دارد، بیان آنچه برای حقیر به فضل خدا از این آیات حاصل شد، بر بسیاری ثقیل خواهد بود؛ پس گریزی نیست که ره‌ایش کنم. قرآن بحر عمیقی است که پایان ندارد.

روایات:

۱. نهج البلاغه (خطبه ۸۵): أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ، لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ، وَلَا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ، وَلَا تَنَالُهُ التَّجَزُّؤُةُ وَالتَّبَعِيضُ، وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ. فَاتَّعَظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ السَّوَاطِعِ، وَازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ الْبَوَالِغِ، وَانْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ؛ فَكَأَنَّ قَدْ عَلِقْتُمْ مَخَالِبَ الْمُنِيَّةِ، وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عِلَاقَةُ الْأُمْنِيَّةِ، وَدَهَمَتْكُمْ مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ، وَالسَّيَاقَةُ إِلَى الْوَرْدِ الْمُرُودِ، فَ«كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»: سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مُحْشَرِهَا، وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا. دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ، وَمَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا، وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا، وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا، وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا.

امام علی (علیه السلام): گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، آغاز اوست که پیش از او چیزی نیست، و پایان همه اوست که بی‌نهایت است. پندارها برای او صفتی نمی‌توانند فراهم آورند، و عقل‌ها از درک کیفیت او درمانده‌اند، نه جزئی برای او می‌توان تصور کرد و نه تبعیض پذیر است، و نه چشم‌ها و قلب‌ها می‌توانند او را به درستی فراگیرند. ای بندگان خدا از عبرت‌های سودمند پند پذیرید، و از آیات روشنگر عبرت آموزید. و از آنچه با بیان رسا شما را ترسانده‌اند، بهره‌یزید، و از یاد آوری‌ها و اندرزها سود ببرید، آن چنان که گویا چنگال مرگ در پیکر شما

فرو رفته، و رشته آرزوها و دلبستگی‌ها قطع گردیده و سختی‌های مرگ و آغاز حرکت به سوی قیامت به شما هجوم آورده است.

آن روز که «همراه هر کسی گواه و سوق دهنده‌ای است»، سوق دهنده‌ای که تا صحنه رستاخیز او را می‌کشاند، و شهادی که بر اعمال او گواهی می‌دهد. در بهشت، درجاتی از یکدیگر برتر، و جایگاه‌هایی گوناگون و متفاوت وجود دارد که نعمت هایش پایان ندارد، و ساکنان آن هرگز خارج نگردند، ساکنان بهشت جاوید، هرگز پیر و فرسوده نگردند، و گرفتار شدائد و سختی‌ها نخواهند شد. (ترجمه‌ی جناب دشتی)

۲. شَيْعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) جَنَازَهُ فَلَمَّا وُضِعَتْ فِي لَحْدِهَا عَجَّ أَهْلُهَا وَ بَكَوْا فَقَالَ مَا تَبْكُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَايَنُوا مَا عَايَنَ مَيِّتَهُمْ لَأَذْهَلَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَيْهِ ... فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ وَاعْتَبِرُوا بِالْآيَاتِ وَ الْأَثَرِ وَ اذْجُرُوا بِالنُّذْرِ وَ انْتَفِعُوا بِالْمَوَاعِظِ فَكَانَ قَدْ عَلِقَتْكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيَّةِ وَ أَحَاطَتْ بِكُمْ الْبَلِيَّةُ وَ ضَمَّكُمْ بَيْتُ التُّرَابِ وَ دَهَمَتْكُمْ مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ بِنَفْخَةِ الصُّورِ وَ بَعَثَرَهُ الْقُبُورُ وَ سَيَّاقَهُ الْمَحْشَرُ وَ مَوْفَى الْحِسَابِ فِي الْمُنْشَرِّ وَ بَرَزَ الْخَلَائِقُ حِفَاهُ عُرَاهُ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۲ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۵

امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنازه‌ای را تشییع کرد همین که میّت را درون قبر گذاشتند، بستگان او صدا به گریه بلند کردند. علی (علیه السلام) فرمود: «چرا گریه می‌کنید؟ به خدا قسم! اگر آنچه میّت شما می‌بیند، شما مشاهده کنید گریه را فراموش خواهید کرد. پند بگیرید بندگان خدا! از عبرت‌ها، و از آیات و آثار درس عبرت بیاموزید، از بیم‌ها بهراسید و از مواظبت بهره ببرید. گویا چنگال مرگ گریبان‌تان را گرفته، بلا شما را محاصره کرده و خانه‌ی خاکی (منظور قبر است) شما را در برگرفته و شما را امور وحشت‌انگیز با دمیدن در صور و افتادن در قبر و حرکت در محشر و هنگام حساب‌کشیدن در قیامت مضطرب نموده. جهانیان بدون لباس و پابرهنه پیش آمده‌اند. وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ».

۳. الصّادق (علیه السلام): السّائِقُ أميرالمؤمنین (علیه السلام) وَ الشَّهِيدُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۴ بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۲

امام صادق (علیه السلام): السّائِقُ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) وَ الشَّهِيدُ یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

تطبیق بسیار زیبایی است.

۴. أميرالمؤمنین (علیه السلام): أَوْصِيَكُمْ بِالْعَمَلِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْكُمْ بِالْكَظْمِ وَ بِاِغْتِنَامِ الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَ قَبْلَ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لِمِنَ السَّاخِرِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ أَنِّي وَ مِنْ أَيْنَ وَ قَدْ كُنْتُ لِلْهَوَى مُتَّبِعًا فَيُكْشَفُ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ وَ تَهْتَكُ لَهُ حُجْبَةُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ أَنِّي لَهُ بِالْبَصَرِ أَلَّا أَبْصَرَ قَبْلَ هَذَا الْوَقْتِ الضَّرَرَ قَبْلَ أَنْ تُحْجَبَ التَّوْبَةُ بِنُزُولِ الْكُرْبَةِ فَتَمْنَى النَّفْسُ أَنْ لَوْ رُدَّتْ لَتَعْمَلَ بِتَقْوَاهَا فَلَا يَنْفَعُهَا الْمُنَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۴ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۷

امام علی (علیه السلام): شما را به عمل (انجام کار نیک) توصیه می‌کنم پیش از آنکه با غصّه از شما گرفته شود و [توصیه می‌کنم] به غنیمت‌شمردن سلامتی پیش از مریضی و پیش از اینکه کسی در روز قیامت بگوید افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم. (زمر/۵۶) و چگونه و از کجا [هدایت می‌کرد] و حال آنکه من پیرو هوای نفس بودم؟! [دراین هنگام] پرده از چشمش کنار می‌رود و حجاب‌هایش دریده می‌گردد، همان‌طور که خداوند عزوجل می‌فرماید: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، کجا برای او بینایی است؟! که پیش از این وقت، پیش از اینکه توبه با فرود آمدن عذاب، ممنوع شود [پذیرفته نشود]، ضرر را نمی‌دید! در آن هنگام شخص آرزو می‌کند که اگر [به دنیا] برگردانده می‌شد بر اساس تقوای خداوند عمل می‌کرد. اما این آرزو به او سودی نمی‌بخشد.

۵. الصادق (علیه السلام): سُلَيْمَانُ بْنُ عِيسَى قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَرَأَيْتُ بِهِ الرَّمْدَ شَيْئًا فَاحِشًا فَاعْتَمَمْتُ وَخَرَجْتُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْغَدِ فَإِذَا لَا قَلْبَ بَعَيْنِهِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ خَرَجْتَ مِنْ عِنْدِكَ الْأَمْسِ وَبِكَ مِنَ الرَّمْدِ مَا غَمَّنِي وَدَخَلْتُ عَلَيْكَ الْيَوْمَ فَلَمْ أَرْ شَيْئًا أَعَالَجْتُهُ بِشَيْءٍ قَالَ عَوِذُتُهَا بِعَوِذِهِ عِنْدِي قُلْتُ أَخْبِرْنِي بِهَا فَكَتَبَ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِقُوَّةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ أَعُوذُ بِبَهَاءِ اللَّهِ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ أَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) عَلَى مَا أَحْذَرُ وَ أَخَافُ عَلَى عَيْنِي وَ أَجِدُهُ مِنْ وَجَعِ عَيْنِي اللَّهُمَّ رَبَّ الطَّيِّبِينَ أَذْهَبْ ذَلِكَ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۸ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۸۹

امام صادق (علیه السلام): سلیمان بن عیسی گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و در چشم او ورمی فاحش دیدم، اندوهگین شدم و برگشتم. فردا خدمتش رفتم چشمش سالم بود، عرض کردم: «فدایت شوم! دیروز چشمتان سخت بیمار بود و امروز سالم است، معالجه کرده‌اید؟» فرمود: «تعویذ کردم». پرسیدم: «تعویذ را برایم بفرمایید؟» حضرت (علیه السلام) نوشت: «به عزّت و قدرت و قوّت و عظمت خدا و جلال و بهاء خدا پناه می‌برم، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از هر چه که بیم دارم و از درد چشم پناه می‌برم، خداوندا! پروردگار پاکان این درد را به حول و قوّه‌ی خود از من دور کن فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ».

آیات ۲۳ تا ۲۶:

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ «۲۳» أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ «۲۴» مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ «۲۵» الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ «۲۶»

همراه او می‌گوید: تمام باورها و کردارش نزد من حاضر است. هر کافر پیشه‌ی معاند را در جهنم بیفکنید. او خیر را از همگان دریغ کرد، زیاده خواه بود، و همواره در شک. او کسی است که در کنار خدا اله دیگری را اختیار کرد، پس او را در عذابی سخت افکنید.

ظاهراً مراد از قرین انسان در قیامت هم فرشته‌ای از فرشتگان باشد. این آیات نشان می‌دهند که فرشتگانی در دنیا و قیامت همراه انسان هستند، و وظائف گوناگونی بر عهده دارند. این فرشته نیز مانند آیه‌ی ۲۱ گواه، حامل باورها و اعمال انسان است: وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ.

در روایاتی که نقل شده نیز قرین را تطبیق بر فرشته نموده است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ قَالَ هُوَ الْمَلِكُ الَّذِي يَحْفَظُ عَلَيْهِ عَمَلَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۸ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۲۳

امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید: از حضرت (علیه السلام) درباره‌ی آیه: مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ [و ثبت کرده‌ام] پرسیدم، فرمود: «آن فرشته‌ای است که اعمال انسان را برایش حفظ می‌کند».

در آیه ی ۲۴ و ۲۵ چهار صفت برای کافری که جایگاهش دوزخ است بیان می گردد:

۱. عنید: در التحقيق آمده است: هو مخالفة مع علم بما هو الحقّ أو ظن به. در مقایس آمده است: و منه المعاندة، و هی أن يعرف الرجل الشیء و یأبی أن یقبله.

در فارسی واژه ی لجوج را مقابل عناد قرار می دهند. اما معنای دقیق در یک لغت قابل معادل سازی نیست. عناد مخالفت با حقّ و حقیقت است، وقتی می داند که حقیقت چیست؛ یعنی جاهل مرگب نیست، بلکه علم به حقیقت دارد، اما نمی خواهد به آن تن در دهد، و مطابقش زندگی کند. بنابراین اولین خصوصیت اهل دوزخ مخالفت همراه با علم با حقیقت است.

۲. مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ: صفتی در انسان است که نمی خواهد به دیگران خوبی برساند. هر خیری در او متوقّف می شود، و ادامه پیدا نمی کند. درجه ی شدیدتر آن این است که از خوبی کردن دیگران به هم نیز آزرده می شود، و اگر بتواند مانع آن هم می گردد. ریشه ی این صفت در خودخواهی آشکار است. چون همه چیز را برای خودش می خواهد، و برای دیگران ارزشی قائل نیست.

۳. مُعْتَدٍ: متجاوز از حدود است. ریشه ی این صفت در راضی نبودن از داشته ها است. همواره بیشتر و بیشتر را طلب می کند. این زیاده خواهی باعث می گردد از حدود عرف، اخلاق، و شرع عبور کند.

۴. مُرِيبٍ: وقتی قلب اهل باور و یقین نباشد، همواره در شکّ و شبهه غوطه ور است. خودش که در این حال است، دیگران را نیز به شکّ می اندازد.

این کریمه مطلب مهمی را به ما نشان می‌دهد: ریشه‌ی دوزخی بودن خودخواهی و تکبر است. تکبر صفاتی را در شخص ایجاد می‌کند؛ چهار صفت از اساسی‌ترین آن‌ها در این دو آیه بیان گردید. می‌توان با مذاق‌هی در خود اگر این صفات را مشاهده کردیم، اندکی بترسیم و در پی رفع این حالات باشیم. دقت کنیم که این صفات مراتب دارد. اشکالی که در تفکر ما وجود دارد، توجه نکردن به مراتب آن است. همواره اوجی برای صفت رذیله در ذهن ایجاد می‌کنیم، و با بررسی خود می‌بینیم که آن اوج در ما نیست؛ بعد نتیجه می‌گیریم که فاقد آن صفت هستیم. در حالی که مراتب پایین‌تر آن صفت در ما به عیان مشاهده می‌شود، و اگر در پی ریشه‌کن کردنش نباشیم، به مرور به اوجش هم خواهد رسید.

آیه‌ی ۲۶ همه‌ی صفات را در یک باور جمع می‌نماید، که در قرآن بارها و بارها تکرار شده است: **الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ**. ریشه‌ی همان رذائل شرک است. در آیه به زیبایی گفته شد: **جعل مع الله إلهاً آخر**. شرک مبدأ تمامی اوصاف رذیله در انسان است. اوصاف مذکور از آن جهت بیان شد که یافتن شرک در خویش بسیار دشوار است. امام حسن عسگری (ع) فرمود: **الإشْرَاقُ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ الثَّمَلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلَمَةِ**. شرک در انسان مخفی‌تر از حرکت موری بر سنگی سیاه در شبی تار است.

انسان به خاطر جهل مرکب خود را مشرک نمی‌داند و بعضاً موحد هم می‌پندارد! اما غافل از این‌که هنوز ورود به عالم توحید هم پیدا نکرده است. بنابراین وقتی به او گفته می‌شود: **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** (سوره لقمان، آیه‌ی ۱۳)، و هم‌چنین: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا** (پیامبر اکرم صلی الله علیه)، باور نمی‌کند که مشرک است؛ و تا دست از شرک برندارد ایمان در او مستقر نخواهد شد. صفات فوق در این آیات نشانه‌های مهمی است که انسان خود را با آن محک بزند. اگر این صفات را خود پیدا کرد قطعاً مشرک است، و باید برای رهایی از آن چاره کند.

شرک مبحث مبسوطی است که به مرور در آیات به آن خواهیم پرداخت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ « ۲۷ » قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ « ۲۸ » مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ « ۲۹ » يَوْمَ نَقُولُ لَجَنَّتُمْ هَلْ أَمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ « ۳۰ »

همراهش گوید: خدایا من او را به سرکشی و طغیان دعوت نکردم، او خود غرقِ گمراهی بود. ندا می‌آید: نزد من نزاع نکنید، پیش از این به شما هشدار داده بودم. وعده‌ی من حتمی است و تغییر نمی‌کند، به هیچ وجه به بندگانم ظلم نمی‌کنم. روزی که به جهنم می‌گوییم: پر شدی؟! و گوید: آیا باز هم هست؟

قرین در این کریمه به قرینه‌ی لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ نمی‌تواند فرشته باشد. بلکه باید آن را شیطانی از شیاطین دانست. دو آیه‌ی دیگر در قرآن هست که این تطبیق را تأیید می‌کند:

سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۶: وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۸: وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.

در این آیات محاجّه‌ای بین کافر معاند و شیطان قرینش تصویر می‌گردد. گویا کافرپیشه می‌گوید من خود نمی‌خواستم که این‌گونه باشم! بلکه شیطان مرا به این مسیر کشاند. شیطانی که همراه او است می‌گوید: من او را بر هیچ باور و فعلی اجبار نکردم، بلکه او خود در گمراهی سرعت گرفته بود. این نزاع در صحنه‌ی قیامت مورد تویخ قرار می‌گیرد؛ و گفته می‌شود بس کنید! این‌جا و امروز زمان مخاصمه نیست. بارها در طول حیات انسان به او گفته شد که سرانجام این مسیر به کجا خواهد انجامید.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ؛ این انجामी است که کافر برای خود رقم زده است، و سرانجام خود را می‌بیند. من خدا مهربان‌ترین نسبت به بندگانم هستم، و کوچک‌تریم ظلمی به او نمی‌کنم. او است که نمی‌خواهد بر سفره‌ی رحمت و مهر الهی بنشیند.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؛ این کریمه از آیات دشوار قرآن است. مکالمه‌ای بین خداوند متعال و جهنم تصویر می‌شود. عموم ما جهنم را مکانی می‌دانیم، که انسان‌های مشرک در آن قرار خواهند گرفت. این کریمه دو راه پیش روی ما قرار می‌دهد: اول قائل به استعاری بودن آیه شویم؛ و این مکالمه را تصویرسازی استعاری بدانیم. دوم تصویر دیگری از جهنم ارائه دهیم. همان‌طور که در گذشته بارها عرض کردیم، جهنم از دید حقیر، حال انسان مشرکی است که به هیچ وجه نمی‌خواهد دست از شرک خود بردارد. تا این حال در انسان باقی است خود جهنم است، نه این که در مکانی داخل شود. چنین انسانی هرچه زبانه بکشد و بسوزاند سیر نخواهد شد! بنابراین مکالمه بین خداوند متعال و انسان است.

در هَلْ مِنْ مَزِيدٍ مطالبی به ذهن می‌آید که از گفتنش ابا دارم. خود تفکر کنید که خداوند رازق است.

آیات ۳۱ تا ۳۵:

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ « ۳۱ » هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ « ۳۲ » مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ « ۳۳ » ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ « ۳۴ » لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ « ۳۵ »

و بهشت به اهل تقوا نزدیک می‌گردد، بی‌آن‌که دور باشد. این همان است که به شما وعده داده شده، و این انجامی است برای همه‌ی کسانی که دائماً به خداوند رجوع کرده، و خود را حفظ می‌کنند. هر آن‌کس که در خفاء از خداوند مهربان خشیت داشت، و قلبش دائماً متوجه خدا بود. حال با آرامش داخل بهشت شوید، این حال برایتان ابدی است. هر آن‌چه بخواهند برایشان فراهم است، و بیش از حد تصورشان نزد ما برای ایشان است.

در قرآن کریم همواره دو گروه مؤمن و کافر در کنار هم بیان می‌گردد. این‌جا هم همین‌طور است. برای اهل تقوا بهشت نزدیک است، تعبیر بی‌نظیری در این کریمه آمده است: غَيْرَ بَعِيدٍ؛ مراد این است که این بهشت هیچ‌گاه از ایشان دور نبوده است. چرا که جایگاه بهشت و جهنم قیامت نیست، هم‌اکنون نیز وجود دارد، بهشت به اهل ایمان نزدیک، و دوزخ به اهل کفر نزدیک است.

نوب:

مقایس: تدلّ علی اعتیاد مکان، و رجوع الیه.

التحقیق: هو نزول مع اختیار و قصد فی محلّ.

تقوا در سوره‌ی شمس بیان شد، همان مطلب را برای یادآوری نقل می‌کنیم:

وقی:

مقایس: تدلّ علی دفع شیء عن شیء بغيره. و الوقایة: ما یقی الشیء.

التحقیق: هو حفظ الشیء عن الخلاف و العصیان فی الخارج و فی مقام العمل، كما أنّ العفّة حفظ النفس عن تمایلاته و شهواته النفسانیة.

و یقابله الفجور: و هو انضقاق حالة الاعتدال و الجریان الطبیعیّ المعروف و خروج أمر مخالف یوجب فسقاً و طغیاناً.

تقوی از وقایه است. وقایه به معنای حفظ و مراقبت است. بهترین معادل برای آن مراقبه است. حفظ خویش در دوساحت معنا دارد: جسم و روح؛ ما با مراقبت از جسم خود بیشتر آشنا هستیم تا روحمان، مراقبت از جسم در شرایط مختلف ابزار و راه‌های گوناگونی را طلب می‌کند، برای مثال اگر کسی می‌خواهد وارد دریایی عمیق شود، جلیقه‌ی نجات می‌پوشد، اگر بخواهد وارد ساختمانی نیمه‌کاره شود، کلاه ایمنی بر سر می‌گذارد. یک راه برای حفظ خویش وجود ندارد. درباره‌ی روح نیز چنین است. روشن است که مراد از تقوی در ادبیات دینی حفظ جسم نمی‌باشد، چرا که هر صاحب عقلی آن را بلد است. بلکه مراد مراقب روح و حقیقت خود بودن است. برای همین بهترین معادل برای تقوی، مراقبه است، همواره در هر لحظه متوجّه حضرت حقّ بودن.

توجّه کنیم که ما حقیقت روح را نمی‌شناسیم، و حتی با کلیات آن هم آشنا نیستیم. همان‌طور که در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵ آمد: وَ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً. بنابراین نحوه‌ی درک و حضور آن را نیز نمی‌دانیم. به همین جهت ادیان الهی و حتی آیین‌های غیر الهی تنها راه را مراقبه‌ی دائمی دانسته‌اند. مراقبه راه ورودی برای شناخت روح است. مراقبه هرچه بیشتر و عمیق‌تر باشد این مسیر سهل‌تر خواهد شد.

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ، مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ؛ همان طور که در آیات ۲۴ و ۲۵ چهار صفت برای کفار بیان شد، در این دو آیه نیز چهار صفت برای متقین بیان می‌گردد:

۱. اوَّاب: رجوع مکرر است. کسی که دائماً به جایی برمی‌گردد را اوَّاب می‌گویند. دو معنا برای تبیین این صفت می‌توان بیان کرد: اول حال توبه‌ی مکرر است. شخصی که مرتکب معصیت می‌گردد و به دامن خداوند باز می‌گردد. دوم حال اضطراب است، انسانی است که در امور جاریش دائماً خود را بی‌چاره می‌یابد، و به خداوند پناه می‌برد. روشن است که حال دوم ارتباطی با عصیان ندارد، و فراتر از حال عصیان است. به نظر حقیر این صفت که پس از تقوا بیان شده است، در معنای دوم صحیح‌تر می‌باشد. اهل تقوا که دائماً مراقب حالاتشان هستند، اگر اهل مراجعه‌ی دائمی به خداوند متعال نیز باشند، ایمانی راسخ می‌یابند، که رخنه‌پذیر نیست.

۲. حَفِيف: را می‌توان معادل تقوا دانست. کسی که همواره مراقب حالات خویش است. بارزترین مراقبت، حفظ قلب خود از غفلت است؛ حضور دائم داشتن است.

۳. خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ: خشیت در سور پیش بارها توضیح داده شد. خشیت ترس نیست، حالِ رِقَّتِ قلبی است. انسان در ابتدا خدا را غایب می‌انگارد، متقی در این حال هم خشیت دارد. اندکی که پیش رفت خدا را حاضرتر از همه‌ی به ظاهر حاضران می‌بیند.

۴. قَلْبٍ مُنِيبٍ: منیب از نوب، و مصدر انابه است. در لغت به معنای عادت کردن به مکانی است که منجر شود دائماً به آن‌جا بازگردد. قلب منیب تعبیر بسیار لطیفی است. گویا جان انسان به خداوند احتیاج دائمی پیدا می‌کند، و این احتیاج حقیقی را درک می‌کند. برای همین دائماً به خدا رجوع می‌کند. تفاوت منیب با اوَّاب این است که اوَّاب ممکن است

خود را وادار به رجوع نماید، اما قلبی که انابه داشته باشد، دائماً در محضر الهی است. این حال را می‌توان تعبیر به حضور دائم کرد؛ که آمال اهل سلوک است.

روایتی که در ذیل این آیات آمده است بسیار زیبا است:

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): يَا ابْنَ مَسْعُودٍ احْشَ اللَّهَ تَعَالَى بِالْغَيْبِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ.

مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۲۳۰ / بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹۳

پیامبر (صلى الله عليه و آله): ای پسر مسعود! خدا را در نهان بیمناک باش گویا که تو او را می‌بینی! که اگر تو او را نبینی او تو را می‌بیند. خدای عزوجل می‌فرماید: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ، لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ؛ سرانجام کار متقین سلام است. سلامی که در همه حال همراه ایشان است. ورود به بهشت نیز با سلام خواهد بود. سلام نهایی است که قابل معنا کردن نمی‌باشد. آرامش، سکینه، امنیت و ... هیچ‌کدام معنای سلام را به طور کامل افاده نمی‌کند. آخرین عبارات نماز نیز سه سلام است: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. نماز که معراج مؤمن است، و بالاترین فعلی است که یک انسان می‌تواند آن را انجام دهد با سلام خاتمه پیدا می‌کند. درک ما از سلام به جهت استعمال فراوان آن در فارسی درست نمی‌باشد. سلام نام خدا است و نیاز به تأمل بسیاری دارد.

حال مؤمن ابدی و همیشگی است. آن روز، روزی است که پایانی ندارد.

اهل تقوا باورها و اعمال پاک خود را خواهند دید، و هر آنچه لساناً و جبلاً طلب کنند برایشان فراهم است. البته فوق تصوراتشان نزد خداوند متعال منعم خواهند بود. وقتی نهایت کار انسان خداوند کریم است، نمی تواند تصور کند چه موهباتی برایش پیش خواهد آمد.

روایات:

قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) لَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ عِنْدَ هِجْرَتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ صَلُّوا الْأَرْحَامَ وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۷۸

پیامبر (صلى الله عليه و آله) در زمان هجرت هنگام ورود به مدینه فرمود: «ای مردم! به سلام کردن تظاهر کنید (آشکارا سلام کنید) و سفره بگسترانید و شبانگاه درحالی که دیگران می خوابند، نماز بگزارید و با آرامش خاطر به بهشت بروید».

الباقر (علیه السلام): عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُفَوِّضُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَصْنَعُ مَا يَشَاءُ قُلْتُ حَدِّثْنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ أَيْنَ قَالَ قَالَ قَوْلُهُ: لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ فَمَشِيَهُ اللَّهُ مُفَوَّضَهُ إِلَيْهِ وَ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يُحْصَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۰ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۰

امام باقر (علیه السلام): جابر بن یزید جعفری گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: «خداوند روز قیامت دست مؤمن را باز می گذارد و او هر کاری که بخواهد انجام می دهد». عرض کردم: «از کتاب خداوند در این باره برای من چیزی

قرائت کن». امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند می‌فرماید: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ. از این آیه روشن است که آن‌ها روز قیامت اجازه دارند هرچه بخواهند و خداوند هم علاوه بر خواسته‌های آنان به آن‌ها عطا می‌کند».

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): قَيَّا حَسْرَةً عَلَى الْعَاصِينَ حَسْرَةً لَا يُمْلِكُ تَلَافِيَهَا وَ يَا نُصْرَهُ لِلْمُخْلِصِينَ تَكَامِلَ صَافِيَهَا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۲ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): پس حسرت و اندوه باد بر گنہکاران، اندوه و حسرتی که جبران‌پذیر نیست پس نصرت و یاری بر بندگان مخلص باد که روز تکامل آن‌هاست. در آن روز وارد بهشت می‌شوند؛ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ.

آیات ۳۶ تا ۳۸:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ « ۳۶ » إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ « ۳۷ » وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ « ۳۸ »

و چه بسیار مردمانی را پیش از آنان به هلاکت رساندیم که از ایشان قوی‌تر بودند، و سرزمین‌هایی را فتح کرده بودند؛ آیا راه فراری برایشان وجود داشت؟! در همه‌ی این‌ها برای زنده‌دلان عبرت‌ها است، و همین‌طور برای کسانی که خوب می‌شنوند، چنان که گویی خود حاضر بوده‌اند. ما آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن‌ها است را در شش دوره آفریدیم؛ و کوچک‌ترین سختی و دشواری در این کار نداشتیم.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ؛ داستان هلاکت اقوام پیشین بارها و بارها در قرآن بیان شده است، این سنت الهی است که پس از اتمام حجت به هلاکت می‌رسیدند. این کریمه هم از آیاتی است که بر همین مطلب تأکید می‌کند. می‌فرماید اقوام پیشین نسبت به کفار زمان پیامبر دارای قدرت بیشتری بودند؛ قلمروهایی را فتح کرده، و بر سرزمین‌های خود افزوده بودند؛ اما با وجود این قدرت ظاهری هیچ راه گریز و فرای نداشتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ؛ این‌ها همه برای عبرت است. البته که اکثر انسان‌ها هیچ پندی نمی‌گیرند. آیه می‌فرماید برای دو گروه مایه‌ی عبرت است: اول برای کسی که قلب دارد. مراد از مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، زنده دل بودن است. یعنی کسی که اهل تفکر است، هم دل‌مرده نیست، و هم به سادگی از کنار اتفاقات عبور نمی‌کند. دوم برای شنوندگان است. ممکن است کسی توانایی اندیشیدن عمیق نداشته باشد، اما حرف شنو است. از کسی که مورد اعتمادش می‌باشد، حرف می‌شنود. چنان که گویا خودش آن‌جا حاضر بوده و با چشمانش حادثه را دیده است.

کسی که زنده دل است خود مولد معارف است. سخن خدا را با جان می شنود: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. و معرفت از قلبش طلوع می کند.

آن که گوشش را تسلیم حقیقت می کند نیز از معارف بهره دارد. شاید جانش به معرفت گویا نشده باشد، اما وقتی خود را تسلیم حقیقت می کند، گویا جان او هم گویای حقیقت است. به همین جهت فرمود: وَهُوَ شَهِيدٌ. دَقَّتْ بفرمایید. این کریمه گرچه درباره ی عبرت گرفتن است، اما در واقع مسیری کلی را نیز ترسیم می نماید، انسان دو بال برای حرکت و سیر دارد، یا اهل تفکر است، یا شنوای خوبی است. راه های دیگر دشوار و بعضاً به نتیجه نخواهد رسید.

روایات ذیل این کریمه:

الکاظم (علیه السلام): إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۴ الکافی، ج ۱، ص ۱۵

ابن عباس (رحمة الله عليه): أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَيْ اسْتَمَعَ وَكَمْ يَشْتَغِلُ قَلْبُهُ بِغَيْرِ مَا يَسْتَمِعُ وَهُوَ شَهِيدٌ لِمَا يَسْمَعُ فَيَفْهَمُهُ غَيْرَ غَافِلٍ عَنْهُ وَلَا سَاهٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۴

ابن عباس (رحمة الله عليه): أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ؛ یعنی می شنوند. و دلشان به غیر از آن چیزی که می شنوند مشغول نمی گردد. و خودش شاهد آن چیزی هست که شنیده است و آن را بدون آن که از آن غفلت داشته باشد یا فراموشش کند، درک می کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام): أَنَا ذُو الْقَلْبِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۶ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۸۲

وَقَدْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَهْلُ الْيَمَنِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَنْ وَصِيكَ قَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ ... فَوَصِيَّ السَّبِيلِ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِي فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِالَّذِي بَعَثَكَ أَرْنَاهُ فَقَدْ اشْتَقْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُتَوَسِّمِينَ فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيٌّ كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ هَوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۷

هیئت‌ی از یمن به خدمت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) آمدند. عرض کردند: «ای رسول خدا (صلى الله عليه و آله)! وصیّ شما کیست؟» فرمود: «همان کسی که خداوند به شما دستور داده است که دست از او بر ندارید... او وصیّ من است که پس از من راه به‌سوی من، اوست». عرض کردند: «ای رسول خدا (صلى الله عليه و آله)! به خدایی که به‌راستی شما را مبعوث کرده است وصیّ خود را بنما که بسی مشتاق دیدار او شدیم». فرمود: «او همان است که خداوند او را برای مؤمن قیافه‌شناس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد درحالی که حضور [قلب] داشته باشد نشانه قرار داده؛ شما او را خواهید شناخت که وصیّ من است، همچنان که شناخته‌اید که من پیغمبر شما هستم. اکنون به میان صف‌ها بروید و چهره‌ها بنگرید هر آن‌کس که دل‌های شما به‌سوی او گراید همان است».

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ؛

لغوب:

مقایس: يدلّ علی ضعف و تعب.

التحقیق: هو ضعف قی قبال أعمال شاقّة أو حوادث ثقیلة.

مراد از آیام روز نیست، بلکه دوره و مرحله است. در هفت آیه به سِتَّةِ أَيَّامٍ اشاره شده است. روز و شب از چرخش زمین به دور خورشید حاصل می شود. خورشید، منظومه ی شمسی، و بالتبع آن روز، همه از مخلوقات هستند؛ بنابراین نمی توانند ظرف زمانی خلقت باشند. پس مراد از سِتَّةِ أَيَّامٍ شش دوره است.

شش دوره بودن خلقت آسمان ها و زمین اقتضای ترتّب نزولی عوالم، و عالم ماده است؛ این مهمّ بر اهلش پوشیده نیست. اما دو پرسش در این جا مطرح است، اول این که چرا خلقت تدریجی است؟ دوم این که چرا ۶ دوره گفته شده است؟ مگر خلقت برای خداوند متعال نیازمند تدریج و دوره های متعدّد است؟ پاسخ به این سؤال از امور مشکل است؛ چنان که مرحوم فیض در تفسیر صافی جلد دوم، ذیل آیه ی ۵۴ سوره ی اعراف (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) می گوید:

و ليعلم أنّ هذه الآية و أمثال هذه الاخبار من المتشابهات التي تأويلها عند الراسخين في العلم. أنّ را از متشابهات دانسته، و

درک آن را بسیار مشکل می داند، و بیان می کند که فقط اهل قرآن و راسخین در علم از تفسیر آن خبر دارند.

با نگاه فلسفی می توان پاسخ هایی به چرایی تدریجی بودن خلقت بیان کرد؛ چنان که مرحوم ملاصدرا تقریر کرده است.

البته که این تفسیر محلّ بیان آن نظریات نیست. اما هم چنان علّت ۶ دوره بودن به قوّت خود باقی است. بهتر این است

که اقرار به جهل خودمان کنیم و علمش را به اهلش که اهل بیت علیهم السّلام هستند واگذاریم.

وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ لِإِين بِيَان شء كَسَى گَمَان نكند عظمء خلقت و شش دوره بودن آن بربآ خءاوند مءعال كوچكءرین سءءی ءاشءه اسء. او قاءر مءلق اسء، و خلقت ماسوا بربآش كن فیکون اسء. این معنا ءر آیاء بسپاری ببیان شءه اسء، ماننء:

سوره نءل، آیه ۴۰: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

همچنین ءر ءو آیه ببیان شءه اسء كه آسانی امور بربآ خءاوند مءعال بهسان چشم برهم زءنی اسء:

سوره قمر، آیاء ۴۹ و ۵۰ آءء: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ، وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ.

سوره نءل، آیه ۷۷ آءء: وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

آیات ۳۹ تا ۴۵:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ « ۳۹ » وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ « ۴۰ » وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ « ۴۱ » يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ « ۴۲ » إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ « ۴۳ » يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرُ « ۴۴ » نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ « ۴۵ »

نسبت به آنچه می‌گویند صبر کن، و قبل از طلوع و غروب پروردگارت را با حمد تسبیح کن. و همچنین در پاره‌ای از شب و پسِ سجده‌هایت او را تسبیح کن. منتظر روزی باش که منادی از جایی نزدیک ندا دهد. روزی که همگان صیحه را آشکار می‌شنوند؛ آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است. این ما هستیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم، و نهایت همه به سوی ما است. روزی که زمین شکافته می‌شود، با سرعت از آن خارج می‌شوند، این همان حشر است، که برای ما آسان است. ما به گفته‌هایشان آگاهیم، تو نمی‌توانی آن‌ها را مجبور کنی، با قرآن ایشان را پند ده، این پند برای آن‌ها که از وعده‌ی الهی خوف دارند فایده دارد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ؛ پیامبر اکرم در مقابل سخنان و عملکرد مشرکان صبور است. امر به صبر در آیه نشان‌دهنده‌ی خلق عظیم پیامبر مهربان است. تسبیح با حمد یعنی اولاً خدا را از نقص و موهومات مبراً بدان، و ثانیاً هر چه خوبی هست را یک‌سره به او برگردان. یعنی تنزیه تنها مکن، تنزیه باید همراه با تحمید باشد. این عبارت در قرآن بسیار به کار رفته است. دَقَّتْ بفرماید که مطالب بسیاری در آن نهفته است.

در این دو آیه زمان‌هایی برای ذکر خداوند بیان گردیده است، این زمان‌ها فوق‌العاده اهمیت دارد. انسان که معمولاً دچار روزمرگی و غفلت است حداقل باید در این زمان‌ها مشغول یاد و تسبیح خدا باشد. چرا که اگر یاد خداوند را در زمان‌های مشخصی تمرین نکند، هیچ‌گاه نخواهد توانست همه‌ی آفاتش را مشغول خداوند باشد.

قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ مراد بین الطلوعین است.

قَبْلَ الْغُرُوبِ؛ برخی مراد را غروب خورشید تا مغرب دانسته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد منظور لحظات قبل از غروب خورشید باشد، که در روایات نیز مورد تأکید بسیار است. از لحاظ فقهی به نظر حقیر، غروب زمان ورود به نماز مغرب می‌باشد، نه مغرب که هم‌اکنون مشهور بین فقها است. بنابراین مراد نمی‌توان بین غروب و مغرب باشد.

مِنَ اللَّيْلِ؛ مراد بخشی از شب است. می‌تواند قابل انطباق بر نماز شب، و قبل از نماز صبح نیز باشد.

أَدْبَارَ السُّجُودِ؛ یعنی بعد از سجده‌ها، مراد می‌تواند پس از نمازهای واجب باشد. یعنی بعد از فراغت از نماز، بنشین و یاد خدا باش. به سرعت دنبال اشتغالات نرو.

مرحوم علامه قبل از طلوع را بر نماز صبح، قبل از غروب را بر نماز ظهر و عصر، و من اللیل را بر نماز مغرب و عشاء قابل تطبیق می‌دانند.

روایات:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ: وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ فَقَالَ تَقُولُ حِينَ تَصْبِحُ وَ حِينَ تُمْسِي عَشْرَ مَرَّاتٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۹۰ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۲۸

از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی سخن خدای تعالی: وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ پرسیده شد. فرمود: «هنگامی که صبح و شام می‌کنی، ده مرتبه بگو: خدایی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد. پادشاهی و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند. می‌میراند و زنده می‌کند و او بر [انجام] هر چیزی تواناست».

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَّا إِلَى رَبِّهَا عَزَّوَجَلَّ كَعَجِيجِهَا مِنْ ثَلَاثٍ مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُسْفِكُ عَلَيْهَا أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زَنَى أَوْ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۹۰ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): زمین به درگاه پروردگارش جز به خاطر سه چیز ناله نکرده است: خون حرامی که بر آن ریخته شود، یا غسل از زنا که بر آن انجام شود، یا خواب بر آن پیش از اینکه خورشید بر آید.

أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): اطْلُبُوا الرِّزْقَ فِيمَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهُ أُسْرِعَ لِطَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقْسِمُ اللَّهُ جَلًّا وَعَزًّا فِيهَا الْأَرْزَاقَ بَيْنَ عِبَادِهِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۵، ص ۹۰ تحف العقول، ص ۱۰۶

امام علی (علیه السلام): روزی را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید بجوید، زیرا این زمان برای به دست آوردن روزی، سریع تر از از این طرف و آن طرف دویدن است؛ و آن ساعتی است که خداوند روزی را بین بندگان تقسیم می کند.

عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَادْبَارَ السُّجُودِ فَقَالَ هِيَ السُّنَّةُ بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ فَلَا تَدْعُهَا فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۵، ص ۹۲ بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۸۷

از حضرت علی (علیه السلام) درباره ی تفسیر سخن خدای عزوجل: وَادْبَارَ السُّجُودِ سؤال شد. فرمود: «منظور از آن نماز نافله بعد از نماز مغرب است؛ پس در سفر و غیر سفر آن را ترک نکنید».

روایات بسیاری ادبار السُّجُود را تطبیق بر نافله ی بعد از نماز مغرب کرده اند. برخی به دو رکعت بعد از نماز مغرب و برخی به چهار رکعت نافله بعد از نماز مغرب اشاره دارند. کثرت این روایات نشان می دهد که نافله ی مغرب اهمیت بسیار دارد.

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ؛ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ؛ مراد از امر به استماع همان‌طور که در ترجمه‌ی آیه بیان کردیم منتظر بودن است. در فارسی تعبیری داریم که معادل خوبی برای وَاسْتَمِعْ در این کریمه است: گوش به زنگ بودن. بله مراد انتظار مرگ و قیامت را کشیدن است.

الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ؛ یعنی صدایی بلند و واضح که همگان می‌شنوند.

ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ؛ یعنی روزی که مردگان همگی از قبور خارج می‌شوند. همان‌طور که در سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴۳ آمد: يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ؛ زنده کردن و میراندن فقط کار ما است. آیه در سیاق جمله‌ی اسمیه، و افعال مضارع دلالت بر استمرار و دوام زنده کردن و میراندن دارد. میراندن در دنیا، و زنده کردن در قیامت نیز یکی از مصادیق آن است. در این مطلب تأمل بفرمایید.

إِلَيْنَا الْمَصِيرُ یعنی انتهای سیر همه‌ی موجودات به سمت ما است.

يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ۚ ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ؛ مراد از تَشَقُّقُ الْأَرْضُ شکافته شدن زمین است تا مردگان از دل زمین خارج شوند. سِرَاعًا یعنی خروج مردگان با سرعت انجام می‌شود، و همگی به سمت جایگاهشان حرکت می‌کنند. این روند که همان حشر موجودات است برای ما بسیار آسان است، گرچه در اذهان شما کاری دشوار نماید.

الإمام زين العابدين عليه السلام : أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ : السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى .

الخصال : ١٠٨ ، ١١٩

امام زين العابدين عليه السلام : سخت ترين لحظات فرزند آدم سه لحظه است : لحظه ای که ملک الموت را می بیند، لحظه ای که از گور خود بر می خیزد، و لحظه ای که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی می ایستد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ؛ در آیه ی پایانی خداوند می فرماید: ما به گفتار و کردار ایشان آگاهیم. گویا خداوند به پیامبرش می گوید تو هر کار می شد برای ایشان کردی، آن ها خود نخواستند که در مسیر هدایت قرار گیرند. پس تو تسبیح خدایت را بگویی، و منتظر قیامت باش. چه قدر تعبیر دلنشینی است.

مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ؛ تو نمی توانی با زور ایشان را هدایت کنی، خودشان نمی خواهند. در سوره ی قصص، آیه ی ۵۶ آمد: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. راه خدا با اجبار و اکراه بی نتیجه است. این توصیه ای عمومی برای همگان است. کاش ما هم این عبارات را با گوش جان می شنیدیم، و دست از توهماتمان مبنی بر هدایت عمومی جامعه برمی داشتیم!

فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ؛ فقط با قرآن می توان مردم را به خداوند دعوت کرد و بس. روایات نیز ذیل قرآن، و در واقع شارح آن است. غیر از این، همه ی راه ها بی فایده و حتی مضرّ است. دست برداریم از بافتن لاطائلات و دعوت دیگران به خود!

و الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطّیّبین الطّاهرین.